



رضا محمدی

مقدمه

بحث عصمت در اصول عقاید اسلامی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، چون بدون آن نمی‌توان یک جهان بینی روشن و بدون نقص ارائه کرد. زیرا در جهان بینی از مبدأ و مقصد عالم و راهی که برای رسیدن انسان به مقصد وجود دارد، بحث می‌شود و بدون عصمت، هرگز راهی «تضمین شده» و مطمئن وجود نخواهد داشت، به این ترتیب تمام ارکان جهان بینی متزلزل خواهد بود. این گونه است که در مباحث اعتقادی و به ویژه در بحث راه شناسی و راهنما شناسی، عصمت وسائط و راهنمایان (انبیا، ائمه، فرشتگان) موقعیت خاصی پیدا می‌کند.

قرآن کریم، این موضوع را مورد عنایت قرار داده و گاهی به طور صریح و گاه ضمنی و تلویحی مورد بحث قرار داده است. در مقال حاضر، ضمن توجه به تعریف موضوعات و عناوین، تلاش شده است که در حد امکان به موضوع عصمت از منظر قرآن کریم نگریسته شود و از آنجا که سنت، یعنی سخنان پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) به منزله‌ی شرح و تفسیر و تبیین کلام خدا می‌باشد، در هر مبحث مواردی از احادیث نیز نقل شده است.

در سراسر نوشتار تصمیم و تلاش بر این بوده است که بحث‌ها به شیوه‌ی کلامی مطرح شود، یعنی در هر مورد از دلایل عقلی و نقلی برای اثبات مدعا بهره گرفته شود و سرانجام به شبهات مطروحه پاسخ داده شود.

در ضمن جهت رعایت اختصار و قرآنی بودن مباحث، به برخی موضوعات و شبهات پرداخته نشده است.

تعریف عصمت

عصمت در لغت به معنای حفظ و نگهداری و منع است. گفته می‌شود «عصم الله فلانا من المکره» ای حفظه و وقاه^۱ یعنی خداوند فلانی را از مکروه حفظ کرده (عصمه) یعنی او را حفظ کرد و نگهداشت. در تعریف اصطلاحی آن نیز گفته می‌شود: «عصمت عبارت است از ملکه‌ی اجتناب از گناه و خطا»^۲

واژه‌ی عصمت به همین معنا در قرآن استعمال شده است. از جمله می‌فرماید: یا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس إن الله لا يهدي القوم الكافرين. (مائده، ۶۷/۵) ای پیامبر آن چه از خداوند بر تو نازل شده است، به خلق برسان که اگر نکنی رسالتت را تبلیغ نکرده‌ای و خداوند تو را از شر مردم حفظ می‌کند و نگه می‌دارد، حتماً خداوند گروه کافر را هدایت نمی‌کند. ملاحظه می‌شود که واژه‌ی «يعصمك» به مفهوم «نگاه می‌دارد» و «حفظ می‌کند»، به کار رفته است و در آیه‌ی دیگری آمده است: قل من ذا الذي يعصمكم من الله إن أراد بكم سوءاً أو أراد بكم رحمةً ولا يجدون لهم من دون الله ولياً ولا نصيراً. (احزاب، ۱۷/۳۳) (ای پیامبر) به آنها بگو: اگر خدا نسبت به شما اراده‌ی شر کند و یا اراده‌ی رحمتی، کیست که شما را در برابر اراده‌ی خدا حفظ کند؟ (و چه کسی می‌تواند از اراده‌ی خدا منع کند؟) و هرگز غیر خدا از مردم یاوری و کمک کاری نمی‌یابند.

در این دو آیه، عصمت به مفهوم حفظ و منع را به خدا و مردم نسبت داد و در آیه‌ی دیگری آن را به جمادات نسبت می‌دهد و از قول پسر نوح می‌گوید: به کوه پناه می‌برم تا مرا از آب حفظ کند و جواب می‌شود، عاصمی (حافظی) امروز نیست مگر آن که رحمت خدا شامل حالش شود... و نادای نوح ابنه و کان فی معزل یا بنی اربک معنا ولا تکن مع الکافرين. قال ساوی إلى جبل يعصمني من الماء قال لا عاصم اليوم من أمر الله

إلا من رحم و حال بينهما الموج فكان من المغرقين (هود، ۱۱/۴۲-۴۳) و نوح فرزندش را که کناره گرفته بود امر کرد که فرزندم با ما سوار شو و در زمهری کافرین مباش. (فرزندش) گفت: به زودی به کوه پناه می برم تا مرا از آب حفظ کند. گفت: امروز هیچ حفظ کننده ای نیست که از امر (قهر) خدا حفظ کند مگر کسی که مورد لطف خدا قرار گیرد، و در این حال موج میان آنان جدایی افکند و جزء غرق شدگان قرار گرفت. این معنا در آیه ی ۲۷ یونس و ۳۳ غافر نیز آمده است.

در جای دیگر از همین ماده به صیغه ی «استعصم» آمده است که به مفهوم اصطلاحی عصمت نیز نزدیک است. می فرماید: قالت فذا لکن الذی لمتنتی فیه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم ولئن لم يفعل ما أمره لیسجنن ولیکونن من الصاغرين (یوسف، ۱۲/۳۲) (آن زن) گفت: این است آن که در محبتش مرا ملامت می کردید و تحقیقاً از او تقاضای مراوده کردم و او عفت و ورزید (واز این کار خودداری کرد) و اگر آن چه که او را به آن امر می کنم انجام ندهد حتماً زندانی خواهد شد و خوار و ذلیل خواهد گردید. و ازه ی عصمت در قرآن به صورت جمع (عصم) در یک جا آمده است: ولا تمسکوا بعصم الکوافر... (ممتحنه، ۱/۶۰) هرگز به عصمت های (پیمان زناشویی با) زن های کافر متوسل نشوید.... مرحوم طبرسی در تفسیر این آیه می فرماید:

ولا تمسکوا بعصم الکوافر ای لا تمسکوا بکنکاح الکفارات، واصل العصمة: المنع، وسمى النکاح عصمة لأن المنکوحة تكون فی حبال وعصمة... مفهوم (لا تمسکوا بعصم الکوافر) عبارتست از: به ازدواج زن های کافر متمسک نشوید و اصل لغت عصمت، عبارتست از منع، و ازدواج، عصمت نامیده شده است، به خاطر آن که زن ادواج کرده در واقع زیر چتر حمایت و حفاظت شوهرش است. حاصل آنکه کلمه ی عصمت در قرآن به مفهوم لغوی آن به کار رفته است و مفهوم آن عبارتست از منع، حفظ و شبیه آن.

تعریف اصطلاحی عصمت

۱. در تعریف گذشته، عصمت ملکه ی اجتناب از گناه و خطا ذکر شده است. این تعریف، تعریفی کوتاه و روشن و جالب است، اما آیا تعریف جامع و مانع و بی اشکالی است؟ برای پاسخ به این پرسش باید به چند پرسش دیگر پاسخ داد، از

جمله: آیا عصمت ملکه است؟ آیا انسان‌های عادی نمی‌توانند چنین ملکه‌ای را کسب کنند، چنان‌که مثلاً ملکه‌ی عدالت، شجاعت، سخاوت و... را کسب می‌کنند؟ در این صورت چه تفاوتی است بین انسان‌های عادی و معصومین؟ آیا هرکس در خود ملکه‌ی اجتناب از گناه و خطا را ایجاد کرد معصوم است؟ آیا در مورد کسی که از هنگام تولد معصوم است می‌توان گفت ملکه‌ی عصمت را کسب کرده است؟ و...؟

در پاسخ باید گفت: هرگاه صفتی در انسان ثبات و دوام و بقا پیدا کند می‌گویند این صفت در او ملکه شده است. توضیح این‌که اگر کسی یک بار که زمینه‌ی گناه برایش فراهم شد، از ارتکاب آن اجتناب ورزید، هرچند گناه نکرده است اما او را دارای ملکه «عدالت» نمی‌دانند بلکه زمانی او را عادل می‌دانند که خودداری از گناه برایش به صورت یک «عادت ثانویه» درآمده باشد، طوری که به صورت ثابت و به شکل خود به خود از همه‌ی موارد گناه پرهیز کند. این امر با تمرین حاصل می‌شود یعنی پس از آن‌که انسان در کاری تمرین و تکرار داشت کم‌کم آن کار و آن صنعت در او مستقر می‌شود. همانند یک راننده و یا شناگر که با تمرین و تکرار رانندگی و شناگری به صورت صفت ثابتی در آنها درمی‌آید. حال با این توضیح آیا می‌توان عصمت را از جنس ملکه دانست؟ پاسخ منفی است. زیرا اولاً معصوم هیچ‌گاه بر اثر تمرین و ممارست این صفت را به دست نمی‌آورد بلکه از ابتدای تولد در او وجود دارد. ثانیاً برفرض که انسان‌های عادی ملکه‌ی اجتناب از گناه و اشتباه را کسب کنند هرگز به عنوان معصوم قلمداد نمی‌شوند. ثالثاً در هر صاحب ملکه‌ای عمل برخلاف ملکه امری ممکن است در حالی که ارتکاب گناه و خطا از سوی معصوم محال است.

۲. در عرف متکلمان عصمت عبارتست از نیرویی که انسان را از ارتکاب گناه و وقوع در خطا باز می‌دارد. ۴ در این تعریف نیز کلمه‌ی نیرو (قوه) مبتلا به همان ایرادهای گذشته می‌باشد، زیرا قوای موجود در انسان مشخص است و... .

۳. در تعریف دیگری گفته شده است: عصمت عبارتست از لطفی که خداوند در باره‌ی مکلف معمول می‌دارد تا با وجود آن انگیزه‌ای نسبت به ترک طاعت یا انجام معصیت نداشته باشد، در حالی که قدرت بر آن دارد. ۵

براین تعریف نیز چند اشکال وارد است: اولاً این تعریف تنها شامل عصمت عملی می‌شود و عصمت علمی از محدوده‌ی آن خارج است. (جامع افراد نیست)؛

ثانیاً لطف برحسب تعریف آن در کلام اعمّ از عصمت است و فصل تعریف نیز قادر نیست این عمومیت را از بین ببرد. (تعریف مانع اغیار نیست)؛ ثالثاً جنس لطف - برحسب تعریف کلامی آن - با جنس عصمت متفاوت است. چون در تعریف لطف گفته اند: آن چه انسان را به طاعت نزدیک و از گناه دور می کند و...، در حالی که در عصمت بحث نزدیک شدن به طاعت یا دور شدن از معصیت مطرح نیست.

۴. و سرانجام در تعریف عصمت می توان گفت: «عصمت عبارتست از آن چه انسان را از گناه و اشتباه مصون می دارد». این تعریف حاوی نکات لازم هست و محاسن تعاریف فوق را در بردارد. البته تعریف های دیگری نیز ارایه شده است که هریک در جای خود قابل توجه و تأمل است.

نکات تعریف

۱. گناه عبارتست از ترک واجب یا فعل حرام. بنابراین ترک و فعل امور مباح (در بعض موارد) و یا فعل مکروه و یا ترک مستحب خلاف عصمت محسوب نمی شود، بلکه به اصطلاح «ترک اولی» است، و لطمه ای بر عصمت معصوم نمی زند.

۲. مصونیت از خطا و گناه مطلق است چه عمدی باشد و چه سهوی، چه قبل از نبوت و امامت باشد و چه بعد از آن. هم چنین شامل قبل از بلوغ و بعد از آن می شود، چنان که تمام گناهان را به طور مطلق شامل می شود، چه کبیره و چه صغیره، چه کذب و زنا و چه سایر گناهان.

۳. مصونیت غیر از عدم ارتکاب است. توضیح آن که ممکن است شخصی در طول عمر خود - به ویژه اگر کوتاه باشد - زمینه ی ارتکاب گناه یا وقوع در خطا را پیدا نکند، اما چنین شخصی را معصوم نمی گویند، چون در مقابل گناه و اشتباه مصونیت ندارد. چه بسا اگر در شرایط حادثی قرار گیرد مرتکب گناه و خلاف شود. به عبارت دیگری معصوم کسی است که عدم ارتکاب گناه و خطا در او «تضمین شده» است نه کسی که عملاً گناه و اشتباه نکرده باشد. (دقت کنید).

۴. مراتب پایین تر عصمت در انسان های عادی نیز وجود دارد، به عبارت دیگر عصمت عبارتست از مراحل عالی تقوی، چون انسان با تقوا کسی است که در حد خود گناه نمی کند و از اشتباه به دور است. در واقع تقوا وقایه ای (سپری) است که

شخصی را از گناه و اشتباه حفظ می کند. چون به انسان با تقوا وسیله ی تشخیص حق از باطل و حرکت در مسیر حق عنایت می شود، قرآن کریم می فرماید: **إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ** **يَجْعَلْ لَكُمْ فِرْقَانًا** (انفال، ۲۹/۸) اگر تقوای الهی را پیشه کنید برای شما فرقانی (وسیله ی تشخیص حق از باطل) قرار می دهد. بنابراین عصمت را می توان به عصمت مطلق که شامل حال گروه خاصی فقط می شود و عصمت نسبی (تقوا) تقسیم کرد، که دومی محدودیتی ندارد و می تواند شامل حال انسان های عادی نیز بشود. اینان نیز می توانند با کسب تقوا به حدی برسند که به نوعی از ارتکاب گناه و خطا مصونیت پیدا کنند، گرچه - چنان که گذشت - این مصونیت تضمین شده نیست.

هرچه ملکه تقوا در انسان نیرومندتر شود امکان ارتکاب گناه در او ضعیف تر می شود، بدین ترتیب انسان های عادی نیز در مراحلی از مصونیت دست پیدا می کنند. ۵. چنان که از این تعریف روشن می شود، عصمت دارای دو شاخه است: مصونیت از گناه یا عصمت عملی، و مصونیت از خطا یا عصمت علمی.

معصومین کیانند؟

از نظر قرآن کریم چهار گروه دارای عصمت می باشند که عبارتند از: ملائکه، پیامبران، ائمه و بعضی افراد خاص مانند حضرت زهرا (س) و حضرت مریم (ع)، در مورد دو دسته از معصومین، یعنی پیامبران و امامان علاوه بر قرآن و سایر دلایل نقلی، براهین عقلی روشن و متقنی نیز می توان اقامه کرد. در ذیل به بررسی دلایل عصمت گروه های فوق می پردازیم.

۱. ملائکه

از نظر قرآن کریم ایمان به ملائکه ی الهی از ارکان ایمان به غیب بوده و از شرایط ایمان مؤمن محسوب می شود. حدود ۲۰۰ آیه در قرآن در مورد ملائکه، ایمان به آنها، صفات، وظایف و تکالیفشان آمده است. یکی از صفاتی که قرآن برای فرشتگان معرفی می نماید، عصمت است، می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ** (تحریم، ۶/۶۶) ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده ی خود را از آتشی که آتش افروز آن مردم و سنگ های خارا می باشد نگاهدارید، که بر آن آتش فرشتگانی بسیار سرسخت

و شدید گمارده شده‌اند، هرگز نافرمانی خدا را نمی‌کنند و آن‌چه بدان مأمور باشند انجام می‌دهند.

در مورد این آیه به دو نکته باید توجه کرد: اولاً بر اطاعت محض و عدم عصیان ملائکه که آیه صراحت دارد. ثانیاً فرشتگان عذاب خصوصیتی ندارند بلکه نفس فرشته بدون چنین خصوصیتی را لازم می‌آورد و به اصطلاح باید از ملائکه‌ی عذاب بودن، القای خصوصیت کرد.

در جای دیگر می‌فرماید: **وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يُسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (انبیاء، ۲۱/۲۶-۲۷)** و (مشرکان) گفتند: خداوند رحمن فرزندی برای خود برگرفته است. او منزّه (از این نسبت‌های ناروا) است. بلکه (فرشتگان که مشرکان آنها را فرزند خدا می‌دانند) بندگان مقرب خدا می‌باشند. که هرگز پیش از امر خدا کاری نمی‌کنند و آنان تنها امر او را انجام می‌دهند.

این آیات نیز بر عصمت فرشتگان دلالت دارد. در چند آیه‌ی قبل می‌فرماید: **وَلَهُمْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ. يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (انبیاء/۱۹-۲۰)** و آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است همگی ملک خداست و کسانی که نزد او هستند (فرشتگان مقرب الهی) هرگز از بندگی او سرپیچی نمی‌کنند و استکبار نمی‌ورزند و هرگز از عبادت خسته نمی‌شوند. همواره در شب و روز تسبیح می‌گویند و سستی نمی‌کنند.

در این آیات نیز اشاره به قدس و پاکی و عبودیت فرشتگان شده است.

در جای دیگر بعد از بیان این که هریک از فرشتگان مقامی مخصوص دارند که هیچ‌گاه از آن مقام و جایگاه خود تخطی نمی‌کنند، می‌فرماید: **وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ. وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ. وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ (صافات، ۳۷/۱۶۴-۱۶۶)** در مجموع آن‌چه از روح قرآن به طور عام به دست می‌آید این است که فرشتگان موجوداتی پاک و معصوم هستند امکان خطا و اشتباه و نافرمانی در آنها نیست، مراتب و مسؤولیت‌های متفاوتی دارند ولی به هر حال کارگزاران خدای تعالی در ربوبیت و تدبیر و اداره‌ی عالم می‌باشند. هیچ‌یک به اندازه‌ی ذره‌ای از وظیفه‌ی خود تخطی نمی‌کنند، بعضی مقرب‌تر و به اصطلاح «مطاع»، هستند که فرشتگان دیگری را تحت امر خود دارند، چنان‌که درباره‌ی جبرئیل می‌فرماید: **إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ. مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ**

(تکویر، ۸۱/۱۹-۲۱) (قسم به آیاتی که ذکر شد) که قرآن کلام رسول بزرگوار حق (جبرئیل) است. فرشته ای نیرومند و با قوت که نزد صاحب عرش (خدای مقتدر) با جاه و منزلت است. او در آنجا فرمانروای فرشتگان و امین وحی الهی است. ملائکه از زبان روایات

بحث بیشتر را درباره ی ملائکه و عصمت آنها را از طریق روایات - که خود تفسیر قرآند و ائمه عدل قرآن - پی می گیریم. امیر المؤمنین (ع) می فرماید:

... ثم خلق سبحانه لاسكان سمواته، وعمارة الصفيح الأعلى من ملكوته، خلقاً بديعاً من ملائكته... جعلهم الله فيما هنا لك اهل الامانة على وحيه، وحملمهم إلى المرسلين ودائع امره ونهيه، وعصمهم من ريب الشبهات، فما منهم زائف عن سبيل مرضاته. و امدّهم بفوائد المعونة، و اشعر قلوبهم تواضع إخبار السكينة، وفتح لهم ابواباً ذللاً إلى تماجيده، و نصب لهم مناراً واضحة على اعلام توحيده، لم تثقلهم موصرات الآثام، ولم ترتحلهم عقب اللئالي والايام، و لم ترم الشكوك بنوازعها عزيمة ايمانهم، و لم تعترك الظنون على معاهد يقينهم، و لا قدحت قاذحة الأحسن فيما بينهم، و لا سلبتهم الحيرة مالاق من معرفته بضمائهم، و ما سكن من عظمتهم و هيبته جلالتهم في اثناء صدورهم، و لم تطمع فيهم الوسوس فتفتتج برينها على فكرهم...^۶ آن گاه خداوند سبحان برای سکونت در آسمان ها و آباد ساختن بالاترين قسمت از ملکوت خویش، مخلوقات بديعی از فرشتگان آفرید... آنان را در آنجا امین وحی خود قرار داد و به رساندن ودایع امر و نهی خود واداشت و آنها را از تردید شبهات مصونیت بخشید، پس هیچ یک از آنان از راه خشنودی او منحرف نمی شوند. و آنها را با کمک خود بهره مند ساخت و دلهايشان را با فروتنی و خشوع و آرامش آگاهی بخشید، راه های همواری برای ستایش و عبادت خویش به رویشان گشود، و علامت ها و چراغ های روشنی به نشانه های توحید حق برایشان نصب کرد. گناهان سنگین بار آنها را سنگین نکرده است. (مرتکب گناه نشده اند و یا گناهان سنگین مردم آنان را در کار خود دلسرد نکرده است)، آمد و رفت شب و روز، آنان را به سوی مرگ کوچ نداده است، تیرهای شک و تردید در ایمان محکم آنان خللی ایجاد نکرد، و پندارهای واهی بر پایگاه یقینی آنها راه نیافت، و آتش کینه بین آنها

برافروخته نشد، حیرت و سرگردانی (در فهم کنه ذات حق) آنان را از ایمانی که دارند و عظمت و هیبت و جلال خدا که در رسول خود نهفته اند، جدا نساخت، و سوسه‌ها در آنها راه نیافت تا شک و تردید بر فکر آنها مسلط شود....

در ادامه‌ی این خطبه حضرت مطالب جالبی درباره‌ی ایمان، عبادت، خوف، محبت، خشوع و خضوع، مناجات‌های طولانی، حدیث و... فرشتگان بیان می‌فرماید که همگی مربوط به بحث ما است و برای رعایت اختصار از نقل آنها خودداری می‌کنیم.

در فرازی از خطبه‌ی ۱۰۹ می‌فرماید:

... هم أعلم خلقک بک، و اخوفهم لک، و اقربهم منک، ... آنها (ملائکه) داناترین مخلوقات به تو هستند، و بیشتر از همه از تو خوف دارند، و از همه بر تو نزدیک‌ترند.

از آیات و روایات گذشته هم عصمت علمی فرشتگان ثابت می‌شود و هم عصمت عملی آنان. لازم به ذکر نیست که فرشتگان نیز بر حسب مقام و منزلت خود نسبت به عدم انجام ترک اولی و انجام آن و میزان ارتکاب متفاوت هستند. (دقت کنید)

۲. پیامبران

در مورد عصمت انبیاء بین متکلمان اختلاف نظر فراوانی وجود دارد. گروهی مطلقاً عصمت انبیاء را قبول ندارند و ارتکاب هر نوع گناهی را بر انبیاء جایز می‌دانند. گروه دیگری ارتکاب گناه را قبل از بعثت جایز می‌دانند و بعد از آن خیر، و گروهی تنها ارتکاب گناهان صغیره را جایز می‌دانند، نه کبیره و عده‌ای ارتکاب عمدی گناه توسط پیامبران را جایز نمی‌دانند ولی سهوی را بی‌اشکال می‌دانند و... ولی شیعه‌ی امامیه به عصمت مطلق پیامبران قائل است، چه قبل از بعثت و چه بعد از آن، چه از صغائر و چه از کبائر، عمدی و یا سهوی.

دلایل عصمت پیامبران

برای عصمت انبیاء می‌توان از راه عقل و نقل دلیل ارائه کرد.

دلایل عقلی

الف) اعتماد به پیامبر بدون عصمت حاصل نمی‌شود: پیامبران برای هدایت و ارشاد مردم مبعوث می‌شوند، به همین دلیل باید مردم آنها را باور داشته و به عنوان

هادی پذیرند، و برای این امر باید پیغمبر مورد وثوق و اعتماد مردم باشد، تا به حرف او گوش فرا دهند و به آن عمل کنند. حال اگر پیامبر مرتکب گناه یا اشتباه شود، اعتماد مردم از او سلب می شود و هر چه بگوید احتمال می دهند اشتباه باشد و هر کار کند گمان می کنند گناه و انحراف است، در این صورت دیگر برای وجود پیامبر حکمتی باقی نمی ماند، و غرض از ارسال رسل منتقی می شود.

ب) تربیت و ارشاد حقیقی در گرو پاکی و عصمت مربی است: یک مربی در صورتی در کار خود موفق است که به آن چه می گوید خود عامل باشد و به اصطلاح واعظ متعظ باشد، در غیر این صورت در کار خود توفیق چندانی نخواهد داشت.

از این رو خدای متعال از این که کسی چیزی را بگوید که خود انجام نمی دهد، به شدت نهی می کند. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (صف، ۲/۶۱-۳) یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید چرا آنچه را انجام نمی دهید، می گوئید. این که آنچه را انجام نمی دهید بر زبان جاری کنید نزد خدا (کار بس ناپسندی است و) خشم و غضب شدیدی بر آن مترتب است.

ج) لزوم اطاعت: لازم است مردم از پیامبران بدون قید و شرط اطاعت کنند. در غیر این صورت وجود پیامبر بی فایده خواهد بود و فلسفه ای برای ارسال رسل باقی نمی ماند. از سوی دیگر اگر پیامبر معصوم نباشد ممکن است امر به گناه و اشتباه کند، در این صورت اگر از پیامبر اطاعت کند خدا را نافرمانی کرده است و اگر از خدا اطاعت کند، پیامبر را نافرمانی کرده است یعنی مکلف در تناقض گیر می کند. هم لازم است از پیامبر اطاعت کند و هم لازم است اطاعت نکند و این امر محال است.

دلایل نقلی

قرآن پیامبران را معصوم می داند هم در بینش و علم، هم در عمل. در ذیل برخی از دلایل قرآنی عصمت انبیا را می آوریم:

۱. عصمت عملی

الف) مخلصین از تیررس و سوسه ی شیطان به دور و معصومند. پیامبران مخلصند، پس پیامبران معصومند. اینک توضیح مقدمات برهان: شیطان بعد از تمرد از فرمان خدا و رانده شدن از درگاه الهی، تقاضا کرد تا قیامت به او مهلت داده شود و خداوند نیز تا زمان معلومی به او مهلت داد، در این حال چنین اظهار داشت:

قال رب بما أغويتني لأزينن لهم في الأرض ولأغويتهم أجمعين . إلا عبادك منهم المخلصين (حجر، ۳۹/۱۵-۴۰) شیطان گفت: پروردگارا چنان که مرا گمراه کردی، من نیز حتماً در زمین همه چیز را در نظر آنها (فرزندان آدم) جلوه می دهیم تا آنها از یاد تو غافل شوند و حتماً همگی را گمراه خواهم کرد. مگر بندگان پاک و خالص شده تو را. این معنا در سوره ی «ص» آیات ۸۲ و ۸۳ نیز آمده است.

از این آیه استفاده می شود که شیطان از گمراه نمودن مخلصین ناامید است و سراغشان نمی رود. زیرا مخلصین کسانی هستند که خالص شده اند و صرفاً برای خدا هستند. به طوری که فکر و ذکر و عمل و رفتار آن ها همگی برای خدا است و زبان حال آن ها این است: *إن صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین* (انعام، ۶/۱۶۲) دیگر جای پای برای شیطان در وجودش باقی نمانده است. از سوی دیگر قرآن، پیامبران را مخلص معرفی می کند. از جمله: *ولقد هممت به وهم بها لولا أن رءا برهان ربه كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء إنه من عبادنا المخلصین* (یوسف، ۱۲/۲۴) آن زن آهنگ او را کرد و اگر لطف خاص خدا و مشاهده ی برهان پروردگارش نبود برحسب میل غریزی او نیز آهنگ آن زن را می کرد، (ولی چنین نشد و لطف خاص خدا شامل حال او شد). این چنین بدی و فحشا را از او برگرداندیم. زیرا او از بندگان مخلص ما بود.

ذیل آیه ی «*إنه من عبادنا المخلصین*» که به منزله ی تعلیل برای عدم ارتکاب گناه از سوی حضرت یوسف محسوب می شود؛ هم کبرای برهان را اثبات می کند و هم صغری را. به عبارت دیگر دو نکته از آیه استفاده می شود: اولاً مخلصین از گناه مصونند، و ثانیاً یوسف که پیامبر خدا است از مخلصین است. در سوره ی صافات آیه ی ۴۰ و ۷۴ بندگان مخلص را از عذاب دردناک در امان می داند، و در آیه ی ۱۲۸ می فرماید: *الیاس را که از مرسلین بود همگی تکذیب کردند مگر بندگان مخلص، و در آیه ی ۱۶۰ تنها بندگان مخلص را شایسته برای توصیف خداوند دانسته است. در سوره ی مریم آیه ی ۵۱ حضرت موسی (ع) را از مخلصین معرفی می کند و می فرماید: واذکر فی الكتاب موسی إنه کان مخلصاً وکان رسولاً نبیاً (ای پیامبر) در کتاب (خود شرح حال) موسی را یاد کن که او مخلص بود و رسول و نبی بود. و در جای دیگر می فرماید: واذکر عبادنا یراهیم وإسحق و یعقوب أولى الأیدی والأبصار إنا أخلصناهم بخالصة ذکری الذار (ص، ۳۸/۴۵-۴۶)، (و باز ای پیامبر) از بندگان (مخلص) ما ابراهیم و اسحاق*

و یعقوب را یاد کن، که همگی (در انجام رسالت خود) صاحب اقتدار و بینش بودند زیرا ما آنان را خالص گردانیدیم به خلوص یاد سرای دیگر.

در آیات دیگری نیز پیامبران الهی به عنوان مخلص معرفی شده اند.

ب) پیامبران صدیق می باشند. صدیق کسی است که قول و فعل او همواره قرین صداقت و راستی باشد. پس انبیا هم در قول و هم در فعل جز براساس صدق و درستی حرکت نمی کنند: به عنوان مثال قرآن در سوره ی مریم آیه ی ۴۱ می فرماید: واذکر فی الکتاب ابراهیم اینه کان صدیقاً نبیا ای پیامبر در کتاب خود شرح حال ابراهیم را یاد کن زیرا او صدیق و نبی بود. در همین سوره آیه ی ۵۶ می فرماید: واذکر فی الکتاب ادریس اینه کان صدیقاً نبیا.

ج) پیامبران به طور مطلق هدایت شده و راه یافته هستند، گناهکار گمراه است، پس پیامبران هیچ گاه گناه نمی کنند. قرآن می فرماید: ووهبنا له اسحق و یعقوب کلاً هدینا ونوحا هدینا من قبل و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین. و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین. و اسمعیل و الیسع و یونس و لوطا و کلاً فضلنا علی العالمین. و من آبائهم و ذریاتهم و اخوانهم و اجتبیانهم و هدیناهم الی صراط مستقیم. ذلک هدی اللّٰه یهدی به من یشاء من عباده و لو اشرکوا لحبط عنهم ما کانوا یعملون. اولئک الذین آتیناهم الکتاب و الحکم و النبوة فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین. اولئک الذین هدی اللّٰه فبهدیهم اقتده قل لا استلکم علیه اجرا ان هو الا ذکرى للعالمین. (انعام، ۸۴/۶-۹۰) به ابراهیم، اسحق و یعقوب را بخشیدیم و همگی را هدایت کردیم و پیش از این نوح را هدایت کرده بودیم. و (همچنین) از ذریه ی ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون (را هدایت نمودیم) و این چنین به نیکوکاران پاداش می دهیم. و (هم چنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس همگی از صالحین هستند و هم چنین اسماعیل و یسع و یونس و لوط، و همگی را بر جهانیان برتری بخشیدیم. و نیز برخی از پدران آنها و فرزندان شان و برادران آنها را (بر دیگران برتری دادیم) و آنان را برگزیدیم و همگی را به راه راست هدایت کردیم. این هدایت الهی است که توسط آن هر که را از بندگان که بخواهد هدایت می کند. و اگر برای خدا شریک قائل شوند، اعمال آنها را از بین می برد و نابود می کند. اینها کسانی هستند که به آنها کتاب و حکم و پیامبری عطا

کرده ایم. پس اگر این قوم به آنان کفر بورزند. آنان را همانا نگهبان کردیم بر آن گروهی که نیستند بدان کفر ورزندگان. آنان (پیامبران) کسانی هستند که خداوند آنها را هدایت کرده است پس تو نیز از هدایت (و راه راست) آنان پیروی کن. و به مردم بگو من بر رسالت خود مزدی نمی خواهم مگر آن که این رسالت تذکری بر عالمیان باشد.

این که خدا به طور مطلق امر می کند که از هدایت پیامبران پیروی کنیم دلیلی است بر این مطلب که هر کار می کنند مطابق رضای خداست. و از آنجا که ارتکاب گناه مورد رضای خدا نیست، پس پیامبران گناه نمی کنند. در برخی آیات قرآن، از عصیان و گناه به ضلالت تعبیر می شود. پس هر که گناه کند هدایت نشده است. قرآن می فرماید: أَلَمْ نَعْهَدْ لِإِبْرَاهِيمَ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ. وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (یس، ۳۶/۶۰-۶۲) ای فرزندان آدم آیا از شما پیمان نگرفتم که شیطان را نپرستید، زیرا او برای شما دشمن آشکاری است. و این که مرا پرستید که راه راست همین است. در حالی که شیطان گروه های زیادی از شما را به گمراهی کشید (و وادار به گناه و عصیان کرد) پس آیا تعقل نمی کنید؟ بدیهی است که مراد از ضلالت به وسیله ی شیطان وادار نمودن مردم به گناه و نافرمانی خداست. حاصل آن که انبیا به هدایت خاص الهی هدایت شده اند به گونه ای که هرگز گناهی نمی تواند در ساحت قدسی آنان راه یابد.

د) اطاعت از پیامبران را قرآن به طور مطلق لازم دانسته است. در حالی که اگر کسی امر به گناه کند، اطاعتش حرام است، پس پیامبران لزوماً به لحاظ قول و فعل از گناه مصونند. توضیح این که: اطاعت از قول و فعل و تقریر پیامبر، مصداق اتم اطاعت است و اگر پیامبر مرتکب گناه شود، از باب اطاعت از فعل او، ارتکاب گناه لازم می شود، در حالی که ارتکاب گناه حرام است.

این دلیل را این گونه نیز می توان بیان کرد: قرآن اطاعت از پیامبر را همراه و در کنار اطاعت از خدا به طور مطلق لازم دانسته است. و اگر امر و نهی قولی و فعلی پیامبر خلاف امر و نهی الهی باشد، مکلف دچار تناقض می شود، زیرا فعل خاصی را هم واجب است انجام دهد (مثلاً بر حسب امر پیامبر) و هم واجب است انجام ندهد (بر حسب نهی خداوند) و این محال است.

آیات در این زمینه متعدد است. در اینجا تنها به یک مورد اشاره می شود: قال إن

كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم والله غفور رحيم . قل أطيعوا الله والرسول فإن تولوا فإن الله لا يحب الكافرين (آل عمران، ۴/۳۱-۳۲) ای پیامبر بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهتان را ببخشد، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. بگو: از خدا و پیامبر اطاعت کنید اگر (از اطاعت آنان) روی برگردانید، پس تحقیقاً خداوند کافران را دوست نمی دارد. در این دو آیه، اولاً دوست داشتن خدا را مساوی پیروی از پیامبر قرار داد است، بدیهی است که خداوند گناه و گناهکار را دوست ندارد. پس هر چه پیامبر می کند، محبوب خدا است. ثانیاً اطاعت از خداوند را قرین اطاعت پیامبر قرار داده است، و اطلاق آیه دال بر این است که آنچه پیامبر می کند و می گوید همگی مطابق امر و نهی الهی است و نافرمانی در آن نیست.

در پایان این بحث با نقل از فرازهایی از یک روایت گفتار را به پایان می بریم.

عن الصادق (ع) أنه قال: إن الله عز وجل مكن أنبيائه من خزائن لطفه وكرمه ورحمته، وعلمهم من مخزون علمه، وأفردهم من جميع الخلائق أجمعين، إذ جعلهم وسائل سائر الخلق إليه، وجعل حبهم وطاعتهم سبب رضاه، وخلافهم وانكارهم سبب سخطه، وأمر كل قوم باتباع ملة رسولهم، ثم أبقى أن يقبل طاعة أحد، إلا بطاعتهم وتبجيلهم، ومعرفة حبهم وحرمتهم وقارهم وتعظيمهم وجاههم عند الله، فعظم جميع أنبياء الله تعالى ولا تنزلهم منزلة أحد من دونهم، ولا تتصرف بعقلك في مقاماتهم وأحوالهم واخلاقهم إلا ببيان محكم من عند الله، إجماع أهل البصائر بدلائل تتحقق بها فضائلهم ومراتبهم، وأنى بالوصول إلى حقيقة مالهم عند الله تعالى، وإن قابلت أقوالهم وأحوالهم بمن دونهم من الناس أجمعين فقد أسأت صحبتهم، وأنكرت معرفتهم، وجهلت خصوصيتهم بالله وسقطت عن درجة حقائق الايمان والمعرفة فيأياك ثم أيآك. ٧

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: خدای عزوجل پیامبران را از گنجینه ی لطف و کرم و رحمت خود قدرت بخشید و از مخزن علم خود آگاهی بخشید، و تنها آنان را در بین تمام مخلوقات برای خود برگزید. پس هیچ یک از خلائق در اخلاق و احوال شبیه آنها نیست، زیرا خداوند آنان را وسیله ی

سایر خلق به سوی خویش قرار داد و محبت و طاعت آنها را سبب خوشنودی خود قرار داد، و مخالفت و انکارشان را سبب خشم و غضب خود، و هر قومی را به پیروی از مذهب پیامبر خود امر کرد، آنگاه از پذیرش طاعت هر یک از بندگان خودداری کرد مگر از راه طاعت پیامبران، و بزرگداشت آنها، و شناخت محبت و احترام و وقار و بزرگداشت و مقام آنها نزد خدا. (تنها از این راه، طاعت بندگان را می پذیرد) بنابراین تمام پیامبران الهی را تعظیم کن، و هرگز مقام و منزلت آنها را در حد هیچ یک از مخلوقات غیر از خودشان تنزل نده، و هرگز در مقامات و احوال و اخلاق آنها با عقل خودت تصرف نکن، مگر با یک بیان محکمی که از سوی خدا باشد و یا اتفاق اهل بینش به وسیله ی براهینی که با آن براهین فضائل و مراتب انبیا تحقق می یابد. (عقل خود را معیار قضاوت و فهم مقامات و مراتب انبیا قرار نده، بلکه با کلام خدا و براهین محکم اهل بینش در فهم مقامات آنها بکوش) کجا می توان به مقامی که آنان نزد خدا دارند رسید؟! و اگر سخنان و احوال آنها را پایین تر از خودشان از سایر مردم مقابل قرار دهی، بدهمنشینی با ایشان قرار داده ای و به معرفت آنها دست نیافته ای، و اختصاص داشتن آنها به خدا را نفهمیده ای، و از حقیقت های ایمان و معرفت سقوط کرده ای، پس (از این کار) بپرهیز آنگاه بپرهیز.

۲. عصمت علمی پیامبران

آنچه گذشت دلایل مصونیت پیامبران از گناه، یعنی عصمت عملی بود. در اینجا باید در مورد عصمت علمی پیامبران نیز بحث کنیم:

اقسام عصمت علمی: عصمت علمی پیامبران به نوبه ی خود دارای شاخه های متعددی است، از جمله:

۱. ۲. عصمت در اعتقادات و بینش های کلی: پیامبران باید در زمینه ی جهان بینی و اعتقادات از هر نوع اشتباه و انحرافی مصون باشند، به گونه ای که احتمال راه یافتن عقاید باطل همچون شرک و غیر آن در بینش انبیا منتفی باشد.

۲. ۲. عصمت در تلقی پیام الهی: پیامبران در دریافت پیام الهی باید از هر گونه اشتباه و خطایی مصون باشند. اگر این عصمت نباشد، ممکن است شخصی پیام های شیطانی را به جای پیام های رحمانی تلقی کند. زیرا شیطان نیز به دوستان خود وحی

می کند و برایشان پیام می فرستد: ... وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ (انعام/ ۱۲۱)، ... و تحقیقاً شیاطین به سوی دوستان خود وحی می کنند، تا با شما مجادله کنند و اگر از آنها پیروی کنید، حتماً مشرک خواهید بود.

۲. ۳. عصمت در حفظ پیام الهی: ممکن است شخص در تلقی پیام اشتباه نکند ولی به سبب فراموشکاری و غیر آن نتواند پیام را به خوبی حفظ کند. در این صورت نیز پیام حقیقی به مردم نخواهد رسید، پس ضرورتاً باید پیامبر در حفظ وحی نیز از مصونیت برخوردار باشد.

۲. ۴. عصمت در ابلاغ پیام الهی: پیامبر نه تنها در تلقی وحی و حفظ و نگهداری آن باید معصوم باشد، که در ابلاغ آن نیز باید از خطا و اشتباه در امان باشد. در این مورد اگر عمداً خلاف آنچه به او وحی شده ابلاغ کند، در این صورت عصمت عملی مخدوش می شود و اگر سهواً و اشتباهاً چنین کند، به عصمت علمی لطمه وارد می شود.

دلایل عصمت علمی

الف) دلایل عقلی: تمام براهین عقلی که بر اثبات عصمت علمی ذکر شد در اینجا نیز می توان اقامه کرد. علاوه بر آنها، در مورد عصمت در اعتقادات باید توجه داشت فلسفه‌ی وجودی انبیا هدایت مردم به سوی حق است، حال کسی که خود گمراه است و به راه انحرافی و اشتباهی باور دارد، چگونه می تواند راهنمای دیگران باشد:

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
 کهنه ابری که بود ز آب تهی کی تواند که کند آب دهی
 این بدیهی است که «فاقد الشيء» نمی تواند «معطی الشيء» باشد.

اما برهان کلی که بر همه‌ی مراتب عصمت علمی می توان اقامه کرد برهان ذیل است: آنچه فلسفه و ضرورت بعثت انبیا را اقتضا می کند، احتمال اشتباه انسان‌های عادی و نارسایی عقل و حواس آنها در راه یابی و ضرورت وجود راهی مطمئن و تضمین شده برای رسیدن به مقصد آفرینش و کمال نهایی است.

حال اگر این احتمال در پیامبران نیز وجود داشته باشد، در آن صورت اولاً دیگر راه نبوت نیز راه تضمین شده محسوب نمی شود. ثانیاً پیامبران نیز نیازمند هادی و راهنما خواهند بود و این امر به تسلسل باطل منتهی می شود. ثالثاً برای تشخیص حق از باطل معیار و میزان صحیحی موجود نخواهد بود. رابعاً غرض از آفرینش انسان نقض خواهد شد در

حالی که خدای حکیم نقض غرض نمی کند. خامساً، اعتماد مردم از پیامبران سلب خواهد شد. نتیجه‌ی این امور آن است که دیگر فلسفه‌ای برای بعثت انبیا باقی نمی ماند و بود و نبود نبوت مساوی است، پس نبوت نیز عبث و بیهود است.

ب) دلایل نقلی: از آیات فراوانی در قرآن کریم می توان پی به عصمت علمی پیامبران برد که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱. قرآن می فرماید: وما ينطق عن الهوى. إن هو إلا وحي يوحى. علمه شدید القوی (نجم، ۵۳/۳-۵)، (صاحب شما یعنی پیامبر) هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید. هر چه می گوید وحی الهی بوده که به او القا شده است. (جبرئیل همان فرشته‌ی) بسیار توانا به او آموخته است.

از این آیه استفاده می شود که: اولاً هر چه پیامبر اسلام می گوید سخن خدا است که از طریق جبرئیل به او رسیده است پس محال است اشتباه کند. ثانیاً عدم تحریف پیام الهی و ابلاغ وحی بدون خطا فرع بر این است که هم در تلقی و هم در حفظ و هم در ابلاغ عصمت وجود داشته باشد، و چون همه‌ی این مراتب فرع برداشتن بینش صحیح است، پس این آیه مراتب چهارگانه‌ی عصمت علمی را اثبات می کند.

۲. در آیه‌ی دیگری می فرماید: عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحداً. إلا من ارتضى من رسول فإنه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصداً. لیعلم أن قد أبلغوا رسالات ربهم وأحاط بما لدیهم وأحصی کل شیء عددأ (جن، ۷۲/۲۶-۲۸)، او دانای غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی کند. مگر کسی از پیامبران را بپسندد، پس در این صورت فرشتگانی را برای حفاظت آن (وحی) از پیش رو و پشت سر می فرستد، تا بدانند که حتماً پیام‌های پروردگار خود را رسانیده اند، در حالی که خداوند نسبت به آنچه (از اسرار) که نزد رسولان است احاطه دارد و از شماره و عدد هر چیزی در عالم به خوبی آگاه است.

از این آیه استفاده می شود که خدای تعالی برای حفظ وحی خود از مرحله‌ی صدور تا مرحله‌ی ابلاغ نگهبانان قدرتمندی فرستاده و خلاصه طوری جریان وحی را قرار داده است که علم قطعی به حفظ آن و ابلاغ به مردم وجود داشته باشد.

آیات: (یسلك من بین یدیه و من خلفه رصداً) و (لیعلم أن قد أبلغوا رسالات ربهم) و (أحاط بما لدیهم) به وضوح بر همه‌ی مراتب عصمت علمی پیامبران و مصونیت وحی از هرگونه تحریفی دلالت دارد.

هم چنین می توان از آیات (بقره/ ۲۱۳)؛ (حجر/ ۹)؛ (حاقه/ ۴۳-۴۸) و (آل عمران/ ۱۶۱) دلایل واضح و قاطعی بر عصمت علمی و عملی پیامبران و به خصوص پیامبر اسلام استفاده کرد.

۳. عصمت ائمه (ع)

سومین گروهی که قرآن عصمت آنان را اثبات می کند و دلایل عقلی آن را تأیید می نماید، ائمه (ع) هستند.

امام در فرهنگ شیعی - به معنای خاص آن - به شخصی اطلاق می شود که به نیابت از رسول بزرگوار اسلام (ص) عهده دار اداره ی امور دنیوی و اخروی جامعه مسلمین می باشد، و با دارا بودن علم لدنی، عصمت، ولایت تکوینی و تشریحی و هدایت به امر از دیگران ممتاز می شود و این امور پنجگانه را می توان از قرآن استفاده کرد.

عصمت امام از نظر عقل

همه ی برهان های عقلی که بر عصمت انبیا (ع) اقامه شد در اینجا نیز قائم است، که از تکرار آن خودداری می شود و تنها براهین دیگری اقامه می شود.

برهان اول: امام حافظ شریعت است، حافظ شریعت باید معصوم باشد، پس امام باید معصوم باشد. اگر حافظ شریعت معصوم نباشد و دچار اشتباه در بینش و نظر و یا خطاکاری در عمل باشد، و نیز کم کم محتوای شریعت دچار اشتباه در بینش و نظر و یا خطاکاری در عمل باشد، و نیز کم کم محتوای شریعت دچار انحراف و تحریف گردد و طولی نمی کشد که آنچه از شریعت باقی می ماند با حقیقت آسمانی آن فاصله می یابد. پس باید متولی و حافظ و مبین و مفسر شریعت (امام) به هر حال معصوم باشد، تا هم در فهم و ابلاغ و شرح حقیقت شریعت اشتباه نکند و هم در اجرا و عمل و پیاده کردن آن از انحراف مبرا باشد.

برهان دوم: آزار و اذیت و ضرب و جرح و کشتن پیامبر و امام حرام است. در صورتی که هرکس مرتکب گناه شود مستحق تعزیر و حد است. در این صورت تناقض لازم می آید. یعنی یک فعل هم برمکلف واجب است و هم حرام، پس باید پیامبر و امام از ارتکاب گناه مصون باشند، تا مستلزم عقوبت و تعزیر نباشند. و آیات و روایات فراوانی نیز بر حرمت ایذای پیامبر و امام وارد شده است.

عصمت امام در قرآن

قرآن کریم درباره‌ی امام می‌فرماید: **وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهَنَّ قَالَ إِنَّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**. (بقره، ۱۲۴/۲)، (ای پیامبر) به یاد بیاور هنگامی که ابراهیم (ع) را پروردگارش با کلماتی (امتحان‌های سختی) آزمایش کرد و او از پس همه آنها برآمد. خداوند فرمود: من تو را برای مردم امام قرار دادم. ابراهیم گفت: از ذریه ام نیز؟ (آیا این مقام به کسی از ذریه ام نیز می‌رسد؟) خداوند فرمود: عهد من به ظالمین نمی‌رسد. خلاصه این برهان چنین است. عاصی و گناهکار ظالم است، امامت که عهد خداوند است به ظالمین هرگز نمی‌رسد. پس امامت هرگز به عاصی و گناهکار نمی‌رسد.

در این آیه به صراحت بیان شده که عهد خداوند، امامت، به ظالمین - چه این ظلم به خداوند باشد (لقمان / ۳۱)، چه به دیگران (هود / ۱۱۷) و چه به خود (یوسف / ۲۳) - تعلق نمی‌گیرد. و اگر فردی سرسوزنی ظلم به ساحت و وجودش راه یافته باشد به هیچ عنوان به مقام امامت نمی‌رسد.

تذکر چند نکته درباره‌ی آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی بقره:

الف) از آیه‌ی فوق استفاده می‌شود که مقام امامت از مقام نبوت برتر است. زیرا نصب حضرت ابراهیم (ع) به مقام امامت در اواخر عمر او بود در حالی که از قبل دارای مقام «عبودیت»، «نبوت»، «رسالت» و «خلت» بوده است. کافی از جابر از امام باقر (ع) نقل کرده است که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ إِتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ (ع) عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَاتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا، وَاتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَاتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا. فَلَمَّا جُمِعَ لَهُ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ - وَقَبِضَ يَدَهُ - قَالَ لَهُ: يَا إِبْرَاهِيمَ (ع) إِنَّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا (امام) فَمَنْ عَظَّمَهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: يَا رَبِّ (وَمِنْ ذُرِّيَّتِي) قَالَ (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ).^۸

امام باقر (ع) فرمود: به راستی خدا ابراهیم را به بندگی خود پذیرفت پیش از آن که او را پیامبر خود برگزیند، و او را پیامبر برگرفت، پیش از آن که رسولش سازد، و به رسالتش برگزید پیش از آنکه خلیل خودش برگردد، و او را خلیل خود برگرفت پیش از آن که امام قرارش دهد، و چون همه این مقامات را برای

او فراهم کرد - و کف خود را برای نمودن جمیع مقامات بست - به او فرمود: ای ابراهیم: (به راستی من تو را برای مردم امام ساختم). از بس این مقام به نظر ابراهیم بزرگ آمد، (عرض کرد: پروردگارا و از نژاد و ذریه ی من هم؟ خدا فرمود: عهد من به ستمکاران نرسد).

ب) امامت همانند نبوت یک سمت انتصابی است نه انتخابی. این مقام عهد الهی است و جز خدا هیچ کس حق ندارد و نمی تواند در این زمینه اظهار نظر کند. «اللّه أعلم حیث یجعل رسالته». بنابراین امامت شورایی، نامشروع است چنان که استخلاف ناصحیح است. اجماع امت، حق نصب یا انتخاب امام را ندارد، چنان که اهل حل و عقد نمی توانند «عهد الهی» را به کسی بدهند یا از او بگیرند.

ج) با توجه به مقام والای ابراهیم، صحیح نیست که کسی تصور کند که او برای انسان های ظالم بالفعل تقاضای چنین ستمی را کرده باشد.

د) رسیدن به مقام امامت بعد از طی مراحل امکان پذیر می شود. از جمله مشاهده ی ملکوت آسمانها و زمین و رسیدن به درجه ایقان، وحی فعل خیرات و اقامه ی صلوة و ایتاء زکاة (انبیاء/ ۷۳) و صبر و مقاومت (سجده/ ۲۴) که روایت اصول کافی نیز بیانگر این مطلب می باشد.

۲. دومین آیه ای که عصمت امامان را اثبات می کند، آیه ی تطهیر است: ... إثمًا یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیراً (احزاب، ۳۳/۲۳)، خداوند اراده فرموده است که هرگونه پلیدی و ناپاکی را از شما اهل البیت دور کند و شما را پاک کند، پاک کردن و ویژه. منظور از اهل بیت پیامبر در این آیه - به تصریح احادیث شیعه و سنی - فاطمه ی زهرا و امامان دوازده گانه شیعه می باشند. این آیه در صدد بیان این مهم است که اراده ی تکوینی خداوند - تضمین در عصمت نه جبر در آن - بدان تعلق گرفته است که اهل بیت پیامبر از هرگونه پلیدی و زشتی - مادی / معنوی، ظاهری / باطنی، ... - پاک و مطهر باشند.

۳. آیه ی اولوا الامر: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فإن تنازعتم فی شیء فرؤوه إلى اللّه و الرسول إن کنتم تؤمنون باللّه و البیوم الآخر ذلک خیر و أحسن تأویلاً (نساء، ۵۹/۴) ای کسانی که ایمان آورده اید از خدوند اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید. پس اگر در چیزی نزاع داشتید، آن را به

خدا و پیامبر برگردانید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش عاقبت تر می باشد.

از این آیه برمی آید که پیامبر و اولوالامر باید معصوم باشند، زیرا اگر امکان ارتکاب گناه و یا اشتباه در آنها باشد دیگر نمی توان بین اطاعت از خدا و اطاعت از پیامبر و اولوالامر جمع کرد، زیرا امر به گناه یعنی امر به عدم اطاعت از خدا چگونه می توان با اطاعت خدا جمع کرد؟ پس ضرورتاً پیامبر و اولوالامر باید معصوم باشند تا بتوان بین اطاعت از آنها و اطاعت خدا جمع کرد.

اولوالامر کیانند؟

درباره‌ی صاحب امر معانی مختلفی ذکر کرده‌اند، لکن آنچه مناسب تر است، این است که، «اولوالامر» یعنی کسانی که کارها و امور و شئون جامعه در دست آنها است و یا کسانی که صاحب امر و فرمان هستند و از جایگاه برتری در نظام برخوردارند و می توانند به دیگران دستور و فرمان بدهند. و دیگران باید از آنان اطاعت کنند. هر چند بعید نیست که مراد آیه معنای سومی نیز باشد که در این صورت اولوالامر یعنی کسانی که «هدایت امر» می کنند. در روایات اولوالامر به ائمه‌ی اهل بیت (ع) تفسیر شده است.^۹

۴. آیه‌ی صادقین: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین. (توبه، ۱۱۹/۹)، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا داشته باشید و همراه صادقین باشید.^{۱۰} وجه استدلال آیه به این صورت است که این امر الهی در صورتی امکان پذیر است که اولاً: همواره افراد صادقی در جامعه وجود داشته باشند. ثانیاً: این صادقین باید دائم الصدق باشند و از هر جهت صادق باشند. زیرا اسم جمع محلی به الف و لام افاده‌ی عموم می کند، یعنی باید معصوم باشند. چون اگر امکان ارتکاب گناه و یا خطا در شخصی باشد در آن صورت دیگر صادق - به نحو مطلق - نخواهد بود.

۵. آیه‌ی هدایت به امر: و جعلناهم ائمة یهدون بأمرنا و أوحینا إلیهم فعل الخیرات و إقام الصلوة و إیتاء الزکوة و کانوا لنا عابدين. (انبیاء، ۷۳/۲۱)، آنان را امامان قرار دادیم تا مردم را به امر ما هدایت نمایند و انجام همه نیکی‌ها و خیرات به خصوص اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم و آنها همواره به عبادت ما می پرداختند. و در جایی دیگر می فرماید: و جعلنا منهم ائمة یهدون بأمرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون.

(سجده، ۲۴/۳۲) و برخی از آنان را امامانی قرار دادیم که مردم را به امر ما هدایت کنند به خاطر این که صبر و مقاومت (در راه حق) ورزیدند و نسبت به آیات ما یقین داشتند. در این دو آیه بیان شده است که امام تحت عنایات خداوند تمام افعال خوب و نیک را (فعل الخیرات) انجام می دهد و از ارتکاب هر نوع گناه، خطا، و اشتباه مصون می باشد. این «فعل الخیرات» توسط وحی (اوحینا) به ائمه رسیده تا از دستبرد شیاطین مصون و محفوظ باشند.

در اینجا اشاره به مطلب دیگری لازم است و آن این که معصوم هر چند احتمال انجام گناه درباره اش وجود ندارد و محال است نافرمانی خدا را بکند، ولی مجبور در ترک گناه نیز نیست. بلکه در عین حال که قدرت بر انجام گناه دارد مرتکب آن نمی شود. و این در واقع ریشه در نوع علم و بینش امام نسبت به حقیقت گناه دارد.

ب) دلایل عصمت امام در احادیث

احادیث فراوانی مبنی بر عصمت ائمه (ع) وجود دارد که در ذیل به بعضی از آن ها اشاره می شود:

۱. حدیث ثقلین: قال رسول الله (ص): انی تارک فیک الثقلین، کتاب الله و عترتی و (اهل بیتی)، ان تمسکتُم بهما لن تضلوا أبداً و انهما لن یفترا حتی یردأ علی الحوض. ۱۱ پیامبر (ص) فرمود: من در بین شما دو چیز بسیار گرانقدر به یادگار گذاشتم: کتاب خدا (قرآن) و عترتم (اهل بیتم)، مادامی که به این دو چنگ زبید هرگز گمراه نخواهید شد و این دو هیچ گاه از هم جدا نخواهد شد، تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. از آنجا که قرآن از هر باطل و خطایی، به طور مطلق معصوم و مصون است. عدل قرآن (اهل بیت) نیز باید چنین باشد، تا بتواند عدل قرآن باشد. در غیر این صورت چه چیز این دو را در یک مقام جمع می کند؟

۲. حدیث سفینه ی نوح: قال رسول الله (ص): «انما مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق (هلاک). و من تقدمها مرق، و من لزمها لحق» ۱۲ پیامبر (ص) فرمود: مثل اهل بیت من همانند مثل سفینه ی نوح است که هر که در آن سفینه سوار شد نجات یافت و هر که از آن تخلف کرد، غرق (هلاک) شد. (تنها باید با اهل بیت باشد نه جلوتر از آن ها و نه عقب تر از آن ها، زیرا) و هر که جلو افتاد منحرف شد و هر که همراه و ملازم این سفینه بود به حق ملحق شد و به مقصود رسید.

در صورتی اهل بیت همانند سفینه‌ی نوح، به طور مطلق وسیله‌ی نجات خواهند بود و هر که همراه آنان باشد مطلقاً به مقصد خواهد رسید، که از هر اشتباه و انحراف و خطای علمی و عملی مصون باشند. یعنی به طور مطلق معصوم باشند، در غیر این صورت امکان غرق شدن و همراهان خود را نیز غرق کردن برای آنها وجود دارد و این با محتوای کلام پیامبر (ص) نمی‌سازد.

۳. عن الرضا(ع): ...الإمام أمين الله في خلقه وحجته على عباده وخليفة في بلاده والداعى إلى الله والذآب عن حرم الله، الإمام المطهر من الذنوب، والمبرأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، ونظام الدين و... وإن العبد إذا اختاره الله عزوجل لامور عباده شرح صدره لذلك، وأودع قلبه ينابيع الحكمة، ألهمه العلم الهاماً فلم يعي بعده بجواب ولا يحير فيه عن الصواب فهو معصوم مؤيد موفق مسدد، قد آمن من الخطايا والزلل والعتار، يخصه الله بذلك ليكون حجته [البالغة] على عباده وشاهده على خلقه... ۱۳

حضرت رضا(ع) فرمود: امام امین خداوند در خلق او و حجت او بر بندگانش و خلیفه‌ی او در سرزمین‌هایش می‌باشد. و دعوت کننده به سوی خدا، و مدافع از حریم‌های الهی است. امام از گناه پاک، و از عیب‌ها مبرا بوده، علم (حقیقی) ویژه‌ی او است. بردباری و نظم دین به نام او می‌باشد....

و هرگاه خدا بنده‌ای را برای سرپرستی امور بندگانش برگزید، به او برای این کار شرح صدر عنایت می‌فرماید، و چشمه‌های حکمت را در قلبش به ودیعه می‌نهد، علم را آن‌چنان به او الهام می‌کند که هرگز در پاسخ پرسشی درمانده نشود و در حرکت به راه صواب حیران نمی‌ماند. پس او معصوم، مورد تأیید، موفق و استوار در راه حق می‌باشد. تحقیقاً از خطاها و لغزش‌ها و اشتباهات در امان می‌باشد. خداوند او را به این امر (عصمت) مخصوص گردانیده است تا حجت بالغه‌ی الهی بر بندگانش بوده و شاهد او بر خلقش باشد....

۴. عصمت سایرین: چهارمین گروهی که در قرآن به عنوان معصوم معرفی شده‌اند، بعد از ملائکه، انبیا و ائمه، افرادی هم چون حضرت زهرا(ع) و حضرت مریم(ع) می‌باشند، هرچند این افراد هیچ‌یک از عناوین سابق را ندارند و لیکن در قرآن عصمت آنان تضمین شده است. اینک به برخی از آیات که بیانگر عصمت حضرت

مریم است اشاره می‌کنیم:

و إذ قالت الملائكة يا مريم إن الله اصطفيك وطهرتك واصطفيك على نساء العالمين (آل عمران، ۴۲/۳)، و هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم تحقیقاً خداوند تو را برگزید و پاکیزه گردانید و بر زنان جهانیان برتری بخشید. فعل «طهرک» که فاعل آن خداوند است، بر عصمت مریم (ع) دلالت دارد. چنانچه واژه‌ی «اصطفیک» نیز خالی از اشاره نیست. هم‌چنین سخن گفتن فرشتگان با مریم و سخن گفتن خداوند با او، دلیل بر پاکی و صفای نفس او است و شاهدی بر عصمت او. در آیه‌ی دیگر او را در کنار فرزند معصومش به عنوان دو آیه الهی بر مردم معرفی می‌کند و می‌فرماید: وجعلنا ابن مریم و أمه آیه و آویناهما إلی ربوة ذات قرار ومعین. (مؤمن، ۵۰/۲۳)، و ما پسر مریم و مادرش را آیت و معجزه‌ی بزرگی برای مردم قرار دادیم و آن دو را در سرزمین بلندی که مکانی هموار و چشمه سار بود (شام و بیت المقدس) منزل دادیم.

و در مورد حضرت زهرا (ع)، آیه‌ی تطهیر بر عصمت حضرت دلالت دارد، که قبلاً گذشت.

بررسی برخی اشکالات

۱. یکی از شبهات این است که اگر پیامبران معصومند، چرا در قرآن به بعضی از انبیا، هم‌چون ابراهیم (ع) و یوسف (ع) نسبت دروغ داده شده است. مثلاً قرآن از قول حضرت ابراهیم (ع) نقل می‌کند: قال بل فعله کبیرهم هذا فاسألوهم إن کانوا ینطقون (انبیاء، ۶۳/۲۱)، ابراهیم گفت: بلکه بزرگ آن‌ها این کار را انجام داده باشد. (بت‌ها را جملگی بت بزرگ شکسته و خرد کرده است) پس از خودشان پرسید اگر سخن می‌گویند. در حالی حضرت ابراهیم (ع) این سخنان را می‌گوید، که اولاً خود او این کار را کرده است و ثانیاً می‌داند که نمی‌توان از بت‌های سنگی و چوبی چیزی پرسید، حال چگونه می‌توان این خلاف گویی را پاسخ داد؟

و در جایی دیگری باز قرآن از قول ابراهیم (ع) نقل می‌کند: فنظر نظرة فی النجوم فقال إنی سقیم (صافات، ۸۸/۳۷) ابراهیم نگاهی به ستارگان کرد. آن‌گاه گفت: من بیمار هستم، در حالی که ابراهیم بیمار نبود.

یا در مورد حضرت یوسف قرآن نقل می‌کند: أیتها العیر إنکم لسارقون (یوسف،

۱۲/۷۰)، ای کاروانیان شما قطعاً دزد هستید. در حالی که واقعاً افراد کاروان دزدی نکرده بودند و به دستور خود حضرت یوسف پیمانۀ دربار آن‌ها گذاشته شده بود. و موارد دیگری از این قبیل که در قرآن آمده است.

در پاسخ این شبهه باید توجه کرد که، چنانچه در حدیث از قول امام صادق (ع) آمده است: ۱۴ حضرت ابراهیم (ع) مطلب را به صورت جمله‌ی شرطیه بیان کرد و مفهومش این بود که اگر شرط تحقق یابد، مطلب چنین است و اگر تحقق نیابد، پس چنین نیست و چون تحقق شرط در این مورد که سخن گفتن بت‌های چوبی و سنگی است، محال بود پس مطلب روشن بود که غیر از ظاهر کلام است، توضیح این که ابراهیم (ع) گفت: از خودشان پرسید. اگر سخن می‌گویند؟ پس بت بزرگ این کار را کرده است و چون شرط تحقق ندارد (سخن گفتن بت‌ها محال است) پس بت بزرگ هم این کار را نکرده است. به عبارت دیگر ابراهیم (ع) سخن خود را در قالب یک قیاس استثنایی این گونه بیان فرمود: «اگر چنانچه بتها سخن بگویند. این کار را بت بزرگ انجام داده است، و لیکن مقدم محال است (بت‌ها سخن نمی‌گویند) پس تالی نیز باطل است (این کار را بت بزرگ انجام نداده است).»

در مورد حضرت یوسف نیز باید دقت کرد: اولاً سخن فوق - ای کاروانیان شما دزد هستید - سخن یوسف (ع) نبود، بلکه سخن غلام او بود که از حقیقت مطلب خبرنداشت. ثانیاً مصلحت نگهداری برادر و انجام امور طبق برنامه چنین اقتضایی را داشت و ثالثاً: چنانچه در حدیث امام صادق (ع) آمده است: مرادش این بود که شما یوسف را از پدرش دزدیده‌اید و به همین دلیل نگفت: شما پیمانۀ ملک را دزدیده‌اید. بلکه گفت: شما دزد هستید.

۲. قرآن کریم گاهی نسبت «عصیان» به برخی از پیامبران می‌دهد. مثلاً نسبت به آدم (ع) می‌فرماید: و عصی آدم ربه فغوی (طه، ۱۲۱/۲۰) یعنی آدم پروردگارش را نافرمانی کرد پس دچار غوایت شد. حال اگر حضرت آدم که پیامبر است معصوم بود نباید عصیان پروردگار را می‌کرد.

در پاسخ این شبهه به چند نکته باید توجه کرد، اولاً چنانچه در روایت از امام رضا (ع) آمده است، ۱۵ این عصیان قبل از نبوت بود (دقت شود قبل از نبوت و آمدن شریعت و تکلیف نه قبل از نبوت حضرت آدم، به عبارت دیگر قبل از نبوت عامه نه قبل

از نبوت خاصه) و قبل از نبوت، امر و نهی تحریمی وجود ندارد.

ثانیاً: امر و نهی به دو دسته تقسیم می شود: امر و نهی مولوی و امر و نهی ارشادی. آنچه خلاف عصمت و عدالت است تخلف از امر و نهی مولوی است که خلاف ادب عبودیت و منافی با مولویت مولا است نه امر و نهی ارشادی که لطمه و ضرر آن به خود بنده متوجه می شود و به مولیت مولا لطمه ای وارد نمی شود. حال نزدیک شدن به شجره (گندم و یا هر درخت دیگر) در هیچ یک از شرایع الهی حرام نبوده است، دلیل دیگری که برای ارشادی بودن نهی مذکور دلالت دارد آن است که در نهی نتیجه ی ارتکاب که اخراج از بهشت باشد ذکر شده است و هر جا در امر و نهی نتیجه ی ارتکاب عمل ذکر شود، معلوم می شود که عنایت روی نتیجه است نه عبودیت و مولویت.

ثالثاً: اصطلاحاتی از قبیل: عصیان، ذنب، سیئه، جناح، گناه و... معانی متعددی دارد. گاهی به ترک یک عمل سزاوار و مستحب نیز که اصطلاحاً به آن «ترک اولی» گفته می شود، عصیان یا ذنب اطلاق می شود. بدیهی است که چنین عصیانی با عصمت منافات ندارد. این عصیان یا ذنب و یا غیر آن، عصیان نسبی است و به مصداق «حسنات الابرار سیئات المقربین» سیئه محسوب می شود، در حالی که آنچه در بحث عصمت مطرح است عصیان و گناه مطلق است. به هر حال کار آدم و برخی دیگر از انبیاء و ائمه «ترک اولی» محسوب می شد نه گناه مصطلح و مطلق.

رابعاً: اگر عصیان آدم (ع) گناهی که خالف عصمت و عدالت محسوب می شود، بود، باید پس از توبه او و قبولی توبه از سوی خداوند همه آثار منفی آن از جمله خروج از بهشت برطرف می شد و آدم (ع) دوباره به بهشت برمی گشت در حالی که چنین نشد، پس اخراج از بهشت اثر وضعی و نتیجه ی قهری فعل آدم (ع) بود مانند ناپرهیزی بیمار و طولانی شدن بیماری که نتیجه قهری آن است. بنابراین آدم (ع) مرتکب نهی تحریمی نشده بود که به عصمت او حتی قبل از نبوتش خدشه ای وارد شود.

۳. آیات دیگری در قرآن وجود دارد که نسبت ظلم، گناه، ترس حرام، عصیانیت و... به پیامبران داده است. این موارد نیز علاوه بر نکات فوق باید به نوعی تأویل شود. در اینجا با نقل قسمت هایی از حدیثی که طبرسی (ره) در احتجاج از امام رضا (ع) نقل کرده است به بعضی از این نمونه ها و کیفیت پاسخ امام (ع) اشاره می شود. ۱۶

پاسخ های امام رضا (ع) به شبهات وارده بر عصمت پیامبران

الف) از امام درباره ی این آیه سؤال شد که خداوند می فرماید: **فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي (انعام/ ۷۶)** چگونه ابراهیم (ع) که پیامبر خدا است اظهار می دارد که این ستاره پروردگار من است؟!

امام (ع) فرمود: ابراهیم هنگامی که از مخفی گاه خود بیرون آمد با سه گروه برخورد کرد: گروهی ستاره ی زهره را می پرستیدند و گروهی ماه و گروهی خورشید را. پس هنگامی که شب او را فرا گرفت، زهره را دید و از روی انکار و استخبار و به شکل پرسشی گفت: این پروردگار من است؟! پس هنگامی که ستاره افول کرد، گفت افول کنندگان را دوست ندارم، زیرا افول از صفات موجود محدث است و از صفات قدیم نیست و... همین طور به صورت پرسش انکاری نسبت به ماه و خورشید و سرانجام گفت: **يا قوم ائني بريء مما تشركون ائني وجهت وجهي للذي فطر السموات والأرض حنيفاً وما أنا من المشركين (انعام، ۶/ ۷۸-۷۹)**

ب) از امام (ع) درباره ی این آیه سؤال شد: **فوكزه موسى فقضى عليه قال هذا من عمل الشيطان (قصص، ۲۸/ ۱۵)** یعنی موسی (ع) مشتی بر او نواخت و با آن مشت کار او ساخته شد. گفت این از عمل شیطان است.

پرسش این است که چرا موسی (ع) چنین کرد و چنین گفت؟ امام رضا (ع) فرمود: موسی (ع) وارد شهری از شهرهای فرعون شد در حالی که مردم آن شهر از ورود او غافل بودند. (در بین مغرب و عشاء وارد شده بود). **فوجد فيها رجُلین يقتتلان هذا من شيعته وهذا من عدوة فاستغاثه الذي من شيعته على الذي من عدوة فوكزه موسى فقضى، على العدو بحكم الله تعالى ذكره فمات، فقال: «هذا من عمل الشيطان»** یعنی الاقتتال الذي وقع بين الرجلين، لا ما فعله موسى من قتله إياه. إنه - یعنی الشيطان - عدو مظلّم بين. (قصص/ ۱۵)

موسی (ع) پس از ورود، دو مرد را یافت که با هم می جنگند یکی از شیعیانش بود و دیگری از دشمنانش. پس آن که شیعه ی او بود بر علیه دشمنش از او کمک خواست. سپس موسی (ع) بر او مشتی نواخت، موسی بر دشمن به حکم خدای متعال عمل کرد و او مرد. آن گاه گفت: این کار - یعنی جنگ بین این دو مرد - از عمل شیطان بودند نه آن چه موسی انجام داد که کشتن او باشد. به درستی که او - یعنی شیطان - دشمن گمراه کننده ی آشکاری است.

ج) از حضرت در مورد کلام حضرت موسی به دنبال این قضیه سؤال شد که گفت: ربّ ائی ظلمت نفسی فاغفر لی، (قصص/۱۶) که به خود نسبت ظلم می دهد و طلب آمرزش می کند، چرا؟

امام (ع) فرمود: می گوید: (مراد موسی (ع) این است) که من خودم را به خاطر وارد شدن در این شهر در جایگاهی قرار دادم که جای من نبود. پس اغفر لی یعنی: مرادشمنانم بیوشان که بر من دست نیابند و مرا بکشند. فغفر له (قصص/۱۶) یعنی خداوند او را از دشمنانش پوشاند: اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، سپس گفت: پروردگارا به خاطر نعمتی که به من دادی از این نیرو و قوت طوری که مردی را با مستی کشتم «هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود»، (قصص/۱۷) بلکه با این نیرو تنها در راه تو جهاد خواهم کرد، تا خشنود شوی.

د) باز از امام (ع) در مورد سخن دیگر موسی (ع) سؤال شد که به فرعون گفت: فعملتها اذا وانا من الضّالّین، (شعراء، ۲۰/۲۶) در حالی آن کار را کردم که از ضالّین بودم. چرا موسی (ع) به خود نسبت گمراهی می دهد؟

امام رضا (ع) فرمود: فرعون به موسی (ع) وقتی که پیش او رفت، گفت: «وکردی آنچه را کردی، در حالی که از کافرین بودی» (شعراء/۱۸) موسی گفت: انجام دادم در حالی که از گمراهان بودم (شعراء/۲۰) (از گمراهان) از راه، به خاطر ورود به شهری از شهرهای تو. (یعنی مراد از ضالّین در آیه فوق این است که موسی (ع) وارد شهری از شهرهای تحت سلطه ی فرعون شد و با این کار جاننش به خطر افتاد. گویی راه را گم کرده و به این شهر وارد شده است. خلاصه موسی نسبت ضلالت و کفر را مطابق نظر فرعون بیان می فرماید نه مطابق با واقع. یعنی فرعون چنین اعتقادی دارد.) «پس هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم، و پروردگرم به من حکم (نبوت) را بخشید و مرا از پیامبران قرار داد. (شعراء/۲۱) ه) معنای این سخن حضرت موسی (ع) چیست؟ ولما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربّه قال ربّ ارنی اُنظُر اِلَیْک قال لن ترانی (اعراف، ۱۴۲/۷) (چرا این پیامبر خدا رویت خداوند را که امری محال است تقاضا می کند؟) و چگونه موسی بن عمران- کلیم الله- نمی داند که رویت خدای تعالی روا (و ممکن) نیست تا آنکه چنین سؤالی را می پرسد؟! امام رضا (ع) فرمود: موسی بن عمران- کلیم الله- تحقیقاً می دانست که خدا منزّه از آن است که با چشم ها دیده شود. اما هنگامی که خداوند با او سخن گفت و راز گویانه او را به خود نزدیک کرد، به سوی قومش برگشت و به آنها خبر داد که: خدای

عزوجلّ با او سخن گفته و او را مقرّب خود قرار داده است، آن گاه آنها گفتند: هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا آن که کلام خدا را همان گونه که تو شنیده ای، بشنویم، و قوم موسی هفتصد هزار نفر بودند، موسی از بین آنها هفتاد هزار نفر برگزید، سپس از بین این هفتاد هزار نفر، هفت هزار نفر برگزید، آنگاه از اینها هفتصد نفر برگزید سپس از بین این هفتصد نفر، هفتاد نفر برای میقات پروردگارش برگزیده و همراه آنها به سوی طور سینا روان شد، پس آنها را در دامنه ی کوه، بداشت و خود به سوی طور بالا رفت، و از خدای عزوجل تقاضا کرد که با او سخن بگوید و کلامش را به آنها بشنواند، خدای تعالی با او سخن گفت، و آنها کلام او را از بالا و پایین و راست و چپ، و پشت سر و جلو، شنیدند، زیرا خدای عزوجل آن را (سخن را) در درخت ایجاد کرد، سپس آن را از درخت برانگیخت تا آنکه از تمام اطراف آن را بشنوند.

آنگاه گفتند: هرگز به تو ایمان نمی آوریم که آن چه شنیدیم کلام خداست تا آن که خدا را آشکارا ببینیم. پس هنگامی که این سخن بزرگ (وگران) را گفتند. و استکبار و سرکشی ورزیدند، خداوند بر آنها صاعقه ای برانگیخت که آنها را به خاطر ظلمشان گرفت و مردند.

آنگاه موسی گفت: پروردگارا زمانی که به سوی بنی اسرائیل برگشتم و آنها گفتند: چون در ادعایت مبنی بر مناجات با خدا صادق نبودی آنها را بردی و به قتل رساندی، در جوابشان چه بگویم؟

در این هنگام خداوند آنها را زنده کرد و همراه موسی برانگیخت. آنها گفتند: اگر تو از خدا بخواهی که خود را به تو نشان دهد تا به او بنگری حتماً تو را اجابت خواهد کرد، و تو به ما خبر می دهی که چگونه است پس ما او را آن چنان که شایسته است خواهیم شناخت. موسی گفت: ای قوم من! مسلماً خداوند با چشم ها دیده نمی شود و دارای کیفیت و چگونگی نیست، و تنها از راه آیاتش شناخته می شود و به سبب علامت هایش معلوم می شود.

گفتند: به تو ایمان نمی آوریم تا آنکه (این مطلب را) از خدا بخواهی. پس موسی گفت: پروردگارا تحقیقاً تو سخن بنی اسرائیل را شنیده ای و تو به صلاح آنها آگاه تری. سپس خدای عزوجلّ به موسی وحی کرد که ای موسی آنچه از تو درخواست کرده اند را از من بخواه. و من به خاطر جهل آنها تو را مؤاخذه نخواهم کرد. در این هنگام موسی گفت:

«رب أرنى أنظر إليك - قال لن ترانى ولكن أنظر إلى الجبل فإن استقر مكانه - وهو يهدى، (یعنی در حالی که کوه فرو می ریخت) فسوف ترانى فلما تجلى ربه للجبل - بآية من آياته - (یعنی تجلی خداوند به کوه به وسیله ی آیه ای از آیاتش بود) جعله دكاً وخرت موسى صعقاً فلما أفاق قال سبحانك تبت إليك، (مراد از این سخن موسی این است که) می گوید: از جهالت قوم خود به معرفت نسبت به تو بازگشتم. وأنا اول المؤمنین (یعنی من اولین کسی هستم) از اینان که ایمان دارم که تو دیده نمی شود.

خلاصه پاسخ امام (ع) این است که این پرسش و تقاضا، از خود حضرت نبود بلکه در واقع پرسش قوم حضرت موسی بود.

(و از امام رضا (ع) درباره ی این کلام خداوند سؤال شد که درباره ی حضرت یوسف می فرماید: ولقد همت به وهم بها لولا أن رأى برهان ربه (یوسف / ۲۴)، و اگر یوسف معصوم بود پس چرا آهنگ آن زن را کرد؟)

امام رضا (ع) فرمود: آن زن قصد یوسف کرد. و اگر برهان ربش را نمی دید، او هم، آهنگ آن زن را می کرد، (به صورت جمله ی شرطیه) و لکن یوسف چون معصوم بود و معصوم به انجام گناه اهتمام نمی ورزد و آن را هیچ گاه انجام نمی دهد. (آن گاه امام (ع) فرمود): پدرم از پدرش حضرت صادق (ع) برایم حدیث کرد که حضرت فرمود: آن زن قصد انجام گناه کار و حضرت یوسف قصد عدم انجام آن را....

(ز) از حضرت درباره ی این آیه که درباره ی حضرت یونس است سؤال شد: وذالنون إذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر عليه (انبیاء / ۸۷)، و بیاد بیاور ذالنون (مصاحب با ماهی) را هنگامی که خشمگین (از بین قومش) رفت و گمان می کرد که ما برای او تنگ نخواهیم گرفت. در اینجا دو پرسش مطرح است:

۱. چرا یونس خشمگین از بین قومش رفت؟
۲. چرا گمان کرد که خدا بر او تنگ نخواهد گرفت و یا بر حسب تفسیر دیگری بر او قدرت پیدا نخواهد شد؟ امام رضا (ع) فرمود:

آن شخص (ذالنون) یونس بن متی بود خشمگین به خاطر (اعمال قومش از بین آنها) رفت. گمان کرد. یعنی یقین داشت که بر او تنگ نمی گیریم. (مفهوم لن نقدر: قدرت نداریم نیست بلکه) روزی او را بر او تنگ نمی گیریم است. و از همین قبیل است سخن خدای تعالی و أما إذا ما ابتلاه فقدر عليه رزقه (فجر، ۸۹/۱۶) (که مفهوم قدر) یعنی تنگ

گرفت و روزی او را کم کرد. فنادی فی الظلمات، در تاریکی شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی (خداوند را ندا در دارد) أن لا اله الا أنت سبحانک اِنی کنت من الظالمین، من به سبب ترک عبادتی که باعث روشنی چشم من بود در شکم ماهی (خود را از ظالمین می دانم، مراد ظلم به مفهوم مصطلح آن نبود بلکه سلب امکان عبادت در شکم ماهی بود). پس خداوند دعای او را اجابت کرد و خدای عزوجل فرمود: فلولاً کان من المسبّحین للبت فی بطنه الی یوم یبعثون. (صافات، ۳۷/۱۴۴)

(ح) از حضرت درباره ی این آیه پرسیده شد که می فرماید: حتی إذا استیأس الرّسولُ وظنوا أنّهم قد کذبوا جاءهم نصرنا (یوسف/۱۱۰)، منظور این است که اولاً چرا پیامبران مایوس شدند؟ و ثانیاً چرا گمان کردند که تکذیب شده اند؟
امام رضا(ع) فرمود:

خداوند می فرماید: تا آن که پیامبران از قوم خود مایوس شدند (نه از نصر و عنایات الهی) و قوم آنها (نه خود پیامبران) گمان کردند که پیامبران حتماً تکذیب شده اند. در این هنگام نصر و کمک ما برای پیامبران آمد.

(ط) از حضرت درباره ی این آیه سئوال شد: لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر (فتح، ۱/۴۸)، مراد این است که مگر پیامبر اسلام (ص) مرتکب گناهی شده است که خداوند می فرماید: این فتح را نصیب تو کردیم تا گناهان گذشته و آینده ات آمرزیده شود؟
امام رضا(ع) فرمود:

هیچ کس در نظر مشرکان اهل مکه گناهکارتر از رسول الله (ص) نبود، زیرا آنان سیصد و شصت بت را به غیر خدا عبادت می کردند. پس هنگامی که پیامبر آنان را به توحید و تنها پرستش خدای یکتا فراخواند. این امر برایشان بزرگ و عظیم آمد. (نفی شرک و بت پرستی را گناهی بزرگ برای پیامبر شمردند) و گفتند: أجعل الآلهة إلهاً واحداً إن هذا لشیء عجاب. فانطلق الملائمة أن امشوا واصبروا علی آلهتکم إن هذا لشیء یراد. ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة إن هذا إلا اختلاق (ص/۵-۶) (بت پرستان گفتند): آیا ما خداهای متعدد را تنها یک خدا قرار دهیم، این چیز عجیبی است. آن گاه ملاً و سردمداران آنها گفتند: بروید و نسبت به خدایانتان مقاومت ورزید، این چیزی است ناصواب. ما این مطلب را در گروه دیگری نشنیده ایم و این نیست مگر ساخته ی (پیامبر).

پس هنگامی که خدای عزوجل مکه را برای پیامبرش گشود، به او فرمود: ای

محمد! إنا فتحنا لك فتحاً مبيناً ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر، (تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی تو را) نزد مشرکان اهل مکه بپوشاند. به وسیله‌ی دعوت کردن آنها به وحدانیت خدا از سوی تو، در این صورت آنچه در گذشته یا در آینده‌ی آنان برای تو گناه تصور می‌کردند همگی از بین رفت، چون گروهی از مشرکان مکه مسلمان شدند و گروهی از مکه خارج شدند و آن‌که از آنها باقی ماند یارای انکار توحید را ندارد زیرا مردم همگی به سوی آن دعوت شده‌اند، بنابراین گناه او نزد آنان (نفی شرک و بت پرستی) با پیروزی او بر آنان پوشیده شده و از بین رفت.

ی) از حضرت درباره‌ی این آیه سؤال شد. عفا الله عنك لم اذنت لهم (توبه، ۹/ ۴۴) خدا تو را عفو کرد. چرا به آنها اجازه‌ی دادی؟

امام رضا(ع) فرمود: این آیه از مواردی است که خداوند در این مطلب پیامبرش را مخاطب قرار داده است، در حالی که مرادش امت پیامبر (ص) می‌باشد. (در واقع خداوند امت را مؤاخذه می‌کند که چرا برای ترک جهاد از پیامبر اجازه خواستید؟ هر چند خداوند شما را نبخشیده است) و هم چنین است کلام خدای تعالی: لئن اشرکت لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین (زمر، ۶۵/۳۹)، در این آیه نیز هر چند مخاطب پیامبر است اما مراد امتش می‌باشند. و همچنین است سخن خدای عزوجل:

ولو لا أن تبتناک لقد کدت ترکن إلیهم شیئاً قليلاً (اسراء، ۷۴/۱۶) (منظور این آیه نیز امت می‌باشند نه شخص پیامبر (ص)).

ک) و از حضرت درباره‌ی این آیه سؤال شد: وإذ تقول للذی أنعم الله علیه وأنتعمت علیه أمسک علیک زوجک و اتق الله و تخفی فی نفسک ما الله مبديه و تخشی الناس والله أحق أن تخشاه (احزاب، ۳۳/۳۷) (مقصود این است که اولاً چرا پیامبر آنچه را خداوند آشکار فرمود را پنهان می‌کرد؟ و ثانیاً چرا به جای آنکه از خدا بترسد، از مردم می‌ترسید؟) امام رضا(ع) فرمود:

... هنگامی که زیدبن حارثه به پیامبر (ص) عرض کرد: همسرم بد اخلاق است و قصد دارم او را طلاق دهم. پیامبر به او فرمود: أمسک علیک زوجک و اتق الله، (از خدا بترس و همسرت را نگهدار) این در حالی بود که خداوند تعداد همسرانش را به او اعلام کرده بود و این زن (زینب، همسر زیدبن حارثه) نیز جزء همسرانش از سوی خداوند معرفی شده بود، این مطلب را پیش خود پنهان کرده و برای زید آشکار نمی‌کرد، و از

مردم ترسید که بگویند: محمد به غلام آزاد شده خود می گوید: همسرت به زودی همسر من خواهد شد، و این مطلب را بر او عیب بشمرند، پس خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود: **وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ، (بیاد بیاور وقتی را که به کسی که خود خداوند به سبب اسلام نعمت بخشیده بود) «وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ» یعنی (و تو نیز به سبب آزاد کردنش به او نعمت بخشیدی) اَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ، همسرت را نگهدار و تقوای الهی پیشه کن آنچه خدا آن را آشکار کرد پیش خود پنهان می کرد و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. سپس خدای عزوجل او را به تزویج پیامبرش محمد (ص) درآورد و در این باره (آیه) قرآنی نازل کرده و فرمود: **فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (احزاب/ ۳۷)** (پس از آن که دوران همسری زید با او به انتها رسید، او را به تزویج تو در آوردیم تا بر مؤمنین نسبت به همسران فرزند خوانده هایشان (ازدواج با همسر فرزند خوانده شان) پس از آنکه دوران زناشویی با آنها سرآمد حرج و سختی نباشند، و امر خداوند مسلماً انجام شدنی است). آن گاه خداوند متعال می دانست که منافقان این ازدواج را بر او عیب خواهند گرفت، پس این آیه را نازل فرمود: **مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ (احزاب/ ۳۸)**، نسبت به آنچه که خداوند بر پیامبر واجب کرده است، حرجی بر او نیست.**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. المنتجد/ ۵۱۰.
۲. همان.
۳. طبرسی، مجمع البیان، ۹ و ۱۰/ ۴۱۲، ذیل آیه ی مذکور.
۴. علامه طباطبایی، المیزان، ۸/ ۱۴۲؛ الالهیات، ۳/ ۱۵۸.
۵. همان، این تعریف از ارشاد الطالبین نقل شده ولی سایر کتب کلامی، مانند کشف المراد نیز آن را پذیرفته اند.
۶. نهج البلاغه، خطبه ۹۱ (اشباح).
۷. مصباح الشریعه، الباب الثامن و الستون/ ۴۵.
۸. کلبی، اصول کافی، باب طبقات الانبیاء و الرسول و الائمة علیهم، ح ۴.
۹. همان، باب ما نصّ الله ورسوله علی الأئمة، ح ۱.
۱۰. عن ابن ابی نصر عن ابی الحسن الرضا(ع) قال: سألته من قول الله عزوجل: «یا أيها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین» قال: «الصادقون هم الأئمة و الصديقون بطاعتهم». (کافی، باب ما فرض الله عز وجل ورسوله...)
۱۱. طبرسی، احتجاج، ۲/ ۳۸۰.
۱۲. همان.
۱۳. اصول کافی، باب نادر جامع فی معرفة الامام/ ۱۳۶.
۱۴. احتجاج، ۲/ ۳۵۴.
۱۵. همان/ ۴۲۶.
۱۶. همان/ ۴۴۷ به بعد.